

رابطه معرفت و جامعه از دیدگاه شهید صدر (ره)

سید رضا کلوری*

اشاره

جامعه‌شناسی علم و معرفت، علمی است نوپا. مسئله اساسی در این رشته عبارت است از اینکه میان شرایط اجتماعی و عوامل معنوی (غیرمادی) چه رابطه‌ای برقرار است؟ شهید صدر (ره) از معدود فقیهان معاصری است که به طور غیر مستقیم به مطالب جالبی درباره این موضوع اشاره کرده است. در بخش نخست این مقاله، عمده‌ترین نزاع مسائل جامعه‌شناسی معرفت یعنی پذیرش معرفت‌های پیشینی عقلی، مورد پذیرش شهید صدر است و این گونه معارف راسنگ‌بنایی برای استقلال منطق تفکر و استدلال‌های عقلی معرفی می‌کند. وی به گونه‌هایی از تأثیر زمان و مکان و ساخت‌های اجتماعی در معرفت قایل است که با نسبی‌گرایی روایت قوی از جامعه‌شناسی معرفت ناسازگار است.

در نگاه وی، نگرش فردگرایانه دوره‌های پیشین، تابع شرایط اجتماعی - تاریخی دوران تکامل علم فقه بوده است. همچنین فهم اجتماعی نصوص و هم‌عرض آن در کنار دیگر مدال‌های لفظی و سیاقی کلام نیز بحثی است در این حوزه. سرانجام اینکه صدر بر پذیرش معرفت‌های پیشینی عقلانی، به وجود حداقل‌هایی از تأثیر اجتماع در فهم بشری قایل است و فهم‌های عصری منتهی‌شونده به نسبی‌گرایی و اموری همچون عوامل شخصیتی مؤثر در استنباط و مانند آن را تنها گونه‌هایی از خطاهای گریزپذیر ذهن و فهم بشری تلقی می‌کند.

مقدمه

اصطلاح «جامعه‌شناسی معرفت» نخستین بار از سوی ماکس شلر مطرح شد. وی این علم را دانشی دانست که موضوع آن بررسی روابط و پیوندهای میان انواع زندگی اجتماعی و اقسام گوناگون معرفت‌ها است.

با وجود تعریف شلر از «جامعه‌شناسی معرفت»، خاطر نشان می‌کنیم که این علم برخلاف بسیاری از رشته‌های فرعی جامعه‌شناسی، دارای تعریف و قلمرو مشخصی نیست و به عقیده برخی نویسندگان نمی‌توان آن را یکی از رشته‌های فرعی جامعه‌شناسی دانست. بلکه بیشتر آن را به یک برنامه علمی شبیه دانسته‌اند. (عبدالرضا علیزاده، حسین ازدری زاده، مجید کافی، ۱۳۸۳: ص ۲۵) در واقع این اصطلاح ناظر به اختلاف بر سر این مسئله است که میان شرایط اجتماعی (social condition or milieu) و عوامل معنوی (Ideal or spritual factors) [یا عوامل غیرمادی] چه نوع رابطه‌ای وجود دارد. مجموعه‌ای از مطالعات جامعه‌شناختی با دیدگاه‌های گوناگون به این مسئله پرداخته‌اند که این مجموعه آثار جامعه‌شناسی معرفت نامیده می‌شود. (همان، ص ۲۵)

عرصه‌های ابعاد جمعی حیات انسان چنان گسترده‌اند و در فضاهای گوناگون زندگی انسان حضور دارند که جای چندانی برای ابعاد فردی باقی نگذارده‌اند و اهمیت پرداختن به این بعد اساسی آنگاه آشکار می‌شود که روز به روز شاهد تمایل گرایش‌های فردی به وجهه‌های جمعی زندگی هستیم.

فقه‌های اسلامی معتقدند که فقه پاسخگوی تمام نیازهای زندگی انسان در همه ابعاد و شئون است به تعبیر دیگر فقه علمی است برای کشف و برقراری ارتباط میان وجه فیزیکی و متافیزیکی زندگی انسان. اما چنانکه پیدا است، از گذشته‌ای دور، نگاه فقه‌های همواره فردگرایانه و با ادبیاتی این چنینی بوده و همان گونه که آیت‌الله محمد باقر صدر (شهید صدر) اذعان می‌کند این نگاه پیامد شرایط اجتماعی - تاریخی دوران تکوینی و تکامل این علم است. با این حال همان طور که گفتیم، رفته رفته با پیدایی جایگاه ویژه و اهمیت ابعاد اجتماعی، دسته‌ای از فقیهان نیز به تدریج ناگزیر از تغییر نگرش و دست کم ادبیات خود شدند و فقه، برای تکامل‌های آخرین خود گام‌هایی اساسی برمی‌دارد. البته توجه به این نکته لازم است که سراسر متون فقه‌ها و آثار فقیهان پر است از موضوعات و مسائل اجتماعی آنان قطعاً به این جنبه توجه داشته‌اند اما ادبیات و روش این علم این چنین شکل نگرفته است.

در میان اندیشمندان اسلامی، آیت الله محمدباقر صدر به خوبی می‌درخشد و آثار علمی فراوان و پر محتوایش زبان اعتراف برخی از بزرگان را به نبوغ وی گشوده است. در میان آثار وی کتاب *الأسس المنطقية للاستقراء* اعجاب اندیشمندانی را برانگیخته است و در مراکز علمی داخلی و خارجی مختلفی تدریس شده است. همچنین نوآوری‌های آیت الله صدر در علم اصول فقه نیز در نوع خود کم نظیر است. که کمترین شاهد آن روی آوری و توجه خاص و تدریس نسل جدیدی از فقها و اندیشمندان حوزه به آثار وی در این علم است. و یکی از امتیاز ایشان توجه به جایگاه و نقش ابعاد اجتماعی و آشکار ساختن آن است.

در این مقاله تلاش می‌کنیم به اختصار برخی از رویکردهای اجتماعی وی در نتیجه رابطه جامعه با معرفت و علم را از منظر او آشکار سازیم. این مقاله در دو بخش تنظیم شده است. بخش نخست آن ناظر به مبانی عقلی و منطقی در باب معرفت و از مباحث معرفت‌شناختی است و بخش دوم که معطوف به اجتهاد و فقه و رابطه فهم اجتماعی با فقه است، به مسائل جامعه‌شناسی معرفت و علم هر دو مربوط است.

بخش اول: پذیرش معرفت‌های عقلی پیشین

از مسائلی که در بحث «جامعه‌شناسی معرفت»، نقش تعیین‌کننده دارد، موضوع معرفت‌های عقلی پیشین و پذیرش یا عدم پذیرش آن است. و نقش این موضوع آنجا خود را نشان می‌دهد که با پذیرش این نوع معرفت‌ها بی‌شک مانع بزرگی بر سر راه شکل‌دادن «جامعه‌شناسی معرفت» و مهد آن یعنی پست‌مدرنیسم ایجاد خواهد شد و شاید تنها بخشی اندک از جامعه‌شناسی معرفت بتواند در قلمرو اندیشه و معرفت پذیرفتنی گردد. زیرا در این صورت و با پذیرش این اصل (معرفت‌های پیشین) حوزه‌ای مستقل برای تعقل بشری قایل خواهیم شد و طبعاً نسبت‌گرایی به تمام دژهای معرفت نفوذ نخواهد کرد.

چنانکه می‌دانیم درباره مصدر معرفت و اساس آن میان مکتب عقلی و مکتب تجربی اختلاف اساسی وجود دارد و این از مهم‌ترین اختلافات فلسفی است. مکتب عقلی معتقد است که معرفت بشر دارای اساسی عقلی بوده و دارای جنبه پیشینی است که انسان، مستقل از حس و تجربه به آن معرفت دست می‌یابد. اما مکتب تجربی قایل است که آزمایش تنها اساس عامی است که همه رنگ‌های معرفت را که در فکر بشری ذخیره شده متکفل است و نزد آدمی هیچ گونه معرفتی که قبلی باشد و مستقل از آزمایش پیدا نمی‌شود؛ حتی شناخت‌هایی که به نظر می‌رسد در اعلا درجه اصالت در نفس بشر باشد از قضایای ریاضی و منطقی، مانند $(1+1=2)$ همین گونه قضایا اگر

تحلیل شود بازگشت به تجربه‌ای خواهد داشت که انسان در طول زندگی به دست آورده است. (محمد باقر صدر ۱۳۵۳: ۴۹۲) در این بخش، شهید صدر به بیان مطالبی می‌پردازد که می‌توان این دو مکتب را به سنجش گذارد و موضعی مشخص در قبال جامعه‌شناسی معرفت اتخاذ کرد، شهید صدر ادعا می‌کند که مهم‌ترین نتیجه مترتب بر مکتب تجربی آن است که همه ابتدائیات شناخت بشری، جزئی است؛ زیرا آغاز معرفت، با حس است و حس یعنی درک جزئیات. بنابراین ما به هیچ قضیه کلی‌ای که خارج از محیط آگاهی حسی ما قرار گرفته باشد یقین نداریم؛ و برعکس در مکتب عقلی ما به قضایای کلی‌ای پیش از حس و تجربه یقین داریم و همان اساس تفسیر معارف پسین ما است. (همان ص ۴۹۳)

مقایسه و ارزیابی این دو رویکرد

در توضیح این ارزیابی شهید صدر به پذیرش قضایای حداقلی ای اشاره می‌کند که ملاک برای ارزیابی این دو رویکرد (مکتب عقلی و مکتب تجربی) است و با همین بیان تکلیف نظریه و نگاه ایشان در این باب هم روشن خواهد شد به اینکه وی از قایلان مکتب عقلی است:

و ما وقتی مکتب عقلی و مکتب تجربی را بررسی نموده و میان آن دو مقایسه می‌کنیم باید مقیاسی داشته باشیم که به وسیله آن این دو مکتب را ارزیابی نماییم و این مقیاس از کمترین حد از درجات تصدیق به قضایای علوم طبیعی و قضایای منطقی و ریاضی که همه به آن اعتراف دارند به وجود می‌آید؛ زیرا از درجه‌های تصدیق به این قضیه‌ها کمترین حدی وجود دارد که - برحسب عادت - میان پیروان مکتب عقلی و پیروان مکتب تجربی مورد اتفاق است و هر مکتبی که مجوزی برای این حداقل نداشته باشد باید آن مکتب کنار گذاشته شود و هر مسلکی که با این حداقل از تصدیق موافقت داشته باشد مسلک معقول در تفسیر معرفت بشری خواهد بود. و براساس این مقیاس اکنون میان این دو مکتب مقایسه می‌کنیم. اولاً در پرتو حداقل از درجه‌های تصدیق به قضایای علوم طبیعی که مورد اتفاق است. ثانیاً در پرتو حداقل از درجه‌های تصدیق به قضیه‌های منطقی و ریاضی که مورد اتفاق است. (همان ص ۴۹۳)

ضرورت وجود سرآغازی برای شناخت‌ها

شناخت‌های بشری چه از رهگذر استنباط و چه از طریق استقرا به دست آمده باشد باید سرآغازی از شناخت‌ها را دربر داشته باشد که آنها نتیجه شناخت دیگری نباشد زیرا اگر ما این سرآغاز را نداشته باشیم با یک سلسله غیرمتناهی مواجه خواهیم شد و دسترسی به هر شناختی متوقف

خواهد بود بر تعداد شناخت‌های غیرمتناهی و در نتیجه اصل شناخت، محال خواهد گردید...
(همان، ص ۵۱۵)

چنانکه ملاحظه می‌کنیم به طور قطع می‌توان گفت که شهید صدر قایل به حوزه‌ای از معرفت و شناخت (معرفت‌های پیشین) در انسان است که به هیچ وجه در ارتباط با حس و تجربه نیست؛ در نتیجه نه از جامعه اخذ شده و نه جامعه تأثیری در آن دارد. بنابراین بی‌شک بخشی از حوزه تفکر انسان حوزه مستقل و منفک از جامعه و اجتماعات است.

مصادر معرفت

آیت الله صدر در بخشی از کتاب *فلسفتنا*^۱ با بیان این نکته که تمام معرفت‌ها مبتنی بر حس و تجربه نیست در واقع حوزه‌ای مستقل و اختصاصی برای عقل انسان تعریف می‌کند و بدین ترتیب و با این وجه، دست‌کم حیطه ادراکات اولیه عقل بشر را می‌توان کاملاً از جامعه جدا دانست، (*فلسفتنا*، محمد باقر صدر، ج ۲، ص ۱۰۷) برخلاف آنچه که دورکیم می‌گوید و مقولات عشر را برخاسته و برگرفته از جامعه و تجربه اجتماع می‌داند. آیت الله صدر می‌گوید: «ان المعارف البشريه لا ترتکز كلها على الحس و التجربة، لأن المذهب العقلي... يقرر وجود معارف أولیه ضروریه للعقل البشري، و هذه المعارف الضروریه لم تنشأ من الحس و لا یبدو فیها شیء من التناقضات مطلقاً فلا یمكن اقتلاع هذه المعارف بالعاصفه التي تثار على الحس و الادراکات الحسیه و مادونا نملک معارف فی منجاء عن العاصفه فمن المیسور أن نقیم علی أساسها معرفه موضوعیه صحیحه». (محمد باقر صدر ۱۴۱۰: صص ۱-۴)

همان گونه که پیدا است اولاً ایشان یکسری معارف ضروری برای عقل بشری قایل است و ضروری بودنش بدین معنا است که فارغ از ارتباط با جامعه یا عدم ارتباط با آن همراه با عقل است. ثانیاً همین شناخت‌های ضروری چون مصون از خطاهای ناشی از شناخت‌های حسی و تجربی است می‌تواند مستند و اساس شناخت‌های صحیح و حقیقی گردد. بنابراین این سخن گرچه ممکن است با جامعه‌شناسی معرفت با نگاه‌های اولیه‌اش و دوران شکل‌گیری آن ناسازگار نباشد ولی با صورت حاد جامعه‌شناسی معرفت قطعاً ناسازگار است.

استقلال منطق تفکر

یکی از کتب معتبر و ماندگار شهید صدر کتاب *الأسس المنطق للاستقراء* است. موضوع محوری این اثر اشاره به این مسئله است که فکر بشر با دو گونه استدلال سروکار دارد که در میان استدلال-

های بشری اصالت و برتری دارد: ۱- استدلال از طریق استنباط (قیاس منطقی)؛ ۲- استدلال از طریق استقرا.

تمام سخن این اثر در بیان این مدعا است که راه استدلال استنباطی راهی است منطقی و ریشه این استدلال از آنجا است که تناقضی پیش نیاید به خلاف راه استدلال در دلیل استقرایی که از نظر عقلی تناقضی میان مقدمات و کذب نتیجه نیست و آن جهشی را که در دلیل استقرایی از حکم خاص به حکم عام پیش می‌آید (مقدمات جزئی: نتیجه کلی) و در بنیان استدلال منطقی آن رخنه وارد می‌آورد، از راه مبدأ عدم تناقض نتوان چاره کرد.

البته وی استقرا با مبنای تجربه‌گرایان را نمی‌پذیرد خود برای آن مبانی‌ای ارائه می‌دهد و آن را دارای انرژی علمی تلقی می‌کند. شهید صدر در واقع در این کتاب می‌خواهد به یک منطقی و راه صحیح استدلال برای ذهن دست یابد، شیوه استدلالی که اساسش و تکیه اصلی‌اش بر یک اصل بدیهی عقل و پیشین (پیش تجربه) است یعنی بدیهی‌ترین بدیهیات اصل استحاله تناقضی (استحاله اجتماع و ارتفاع متناقضین). و این رویکرد یعنی قایل شدن استقلال منطقی تفکر دست در سطحی از تفکر بشری. یعنی حیطه و قلمرو از ذهن بشر حوزه کاملاً مستقل از اجتماع وجود دارد و همان تنها مدرک و سند صحت استدلال بشری است. البته در گفته‌های شهید صدر مطلبی نیافتم که بر بُعد متافیزیکی معرفت دلالت کند. و یکی از اساسی‌ترین نکات ایشان در این کتاب این است که همه امکانات معرفت را به محسوسات (حس و تجربه) محدود نکنیم. یعنی در سخن صدر اشاره‌ای به این معنا یافت نشد که به هر حال این معرفت‌های پیشین عقلی وجه متافیزیکی دارد یا اینکه اساس آن ذهن و مکانیسم ذهن انسان است؟ یعنی همان اختلافی که سرمنشأ پیدایش و ظهور بحث جامعه‌شناسی معرفت گردید. گرچه صدر به این معنا اشاره نکرده ولی همین که همه امکانات معرفت را محدود به حس نمی‌داند و برخلاف هیوم و مانند او، امکان هر نوع دانش متعالی از تجربه را منتفی نمی‌داند بلکه آن را اثبات می‌کند، دلیل روشنی است بر اینکه اگر وی در مباحث فقهی و اصولی برای اجتماع و شئون اجتماعی انسان نقش مهمی در فهم و تفسیر نصوص قایل است، بی‌شک با توجه به مبانی منطقی و فلسفی‌ای است که وی پذیرفته. یعنی با حفظ استقلال منطقی ذهن و پذیرش حوزه‌های مستقل و اختصاصی برای ذهن، نقش اجتماع را می‌پذیرد. دیگر اینکه اگر چه وی عنصر زمان و مکان را در فهم و استنباط فقیه دارای اثر می‌داند، اما به معیارهای فراتاریخی هم قایل است. یعنی عقل تاریخی را نمی‌پذیرد. وی می‌پذیرد که ساختارهای اجتماعی در دانش‌ها و فهم فقیه اثر می‌گذارد و نوعی فهم اجتماعی برای او پدید می‌آورد (البته در

صورت توجه و قصدمندی فقیه) اما این طور نیست که در هر دوره، دانشی متناسب با ساختارهای اجتماعی آن دوره داشته باشیم؛ زیرا مبانی منطقی - فلسفی رویکرد وی مانع این نوع نگاه است.

بخش دوم: هدف از حرکت اجتهاد

شهید صدر در کتاب *همراه با تحول اجتهاد* هدف از حرکت اجتهاد را «ایجاد توانایی برای مسلمان تا خود را با نظریه اسلام درباره زندگی منطبق گرداند» معرفی می کند و در همانجا می - گوید این هدف (منطبق شدن بر نظریه اسلام) دو بُعد متفاوت دارد: یکی انطباق در صحنه زندگی فردی و دیگری صحنه اجتماعی. پس از این بخش مطالبی را عنوان می کند که به نوعی ناظر به بحث حاضر است، البته بیشتر با مباحث «جامعه شناسی علم» همخوانی دارد. وی می گوید:

حرکت اجتهاد از لحاظ اصل و مبدأ و از دیدگاه نظری هر چند هر دو صحنه انطباق را هدف خود می گیرد... با این همه در مسیر تاریخی خود که در دامن تشیع در آن زیسته، بیشترین هدف خود را همان عرصه نخستین قرار می دهد و بس. بنابراین مجتهد - در لایه لای فعالیت برای استنباط احکام - در ذهن خود چهره فرد مسلمانی را مجسم می نماید که می خواهد روش و رفتار خود را بر نظریه اسلام درباره زندگی منطبق گرداند، نه این که چهره جامعه مسلمانانی را مجسم نماید که می خواهد زندگی و روابط خود را بر بنیاد اسلام پرورش دهد. این یک بعدی اندیشیدن و تنها نیمی از هدف را گرفتن به خاطر شرایط عینی و پیشامدهای تاریخی بوده؛ زیرا حرکت اجتهاد در نزد شیعیان از هنگامی پدید آمد که تقریباً از سیاست برکنار بودند و به خاطر وابستگی حکومت در روزگاران اسلامی و در بیشتر جاها با حرکت اجتهاد نزد سنیان، شیعه فقه اسلامی خود را از صحنه های اجتماعی به دور داشت و این برکناری از سیاست به تدریج موجب شد دامنه هدفی که حرکت اجتهاد را پدید می آورد در میان امامیه محدودتر گردد و این اندیشه را پیش بیاورد که یگانه جولانگاه آن... انطباق فرد است و نه جامعه با نظریه اسلام. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۸)

همان طور که پیدا است، شهید صدر نقش تاریخ و جریانات اجتماعی - تاریخی را در نوع نگرش و غلبه یافتن نوعی گرایش در اجتهاد فقهای شیعه پراهمیت می خواند و همان را از عوامل جهت گیری های فردگرایانه آنان می داند. بنابراین از نظر ایشان تاریخ و بسترهای تاریخی در غلبه یک گرایش و حتی برخی موضوعات در اندیشه عالم اثرگذار است.

شهید صدر برای اثبات ادعای این نوع ذهنیت فردگرایانه مثال هایی نیز از مسائل مطرح شده نزد فقیهان و اصولیان می آورد. وی بخشی از گفت و گوی اصولیان درباره دلیل انسداد (انسداد باب علم) را شاهدی بر ادعای خود می گیرد:

ما تا هنگامی که می‌دانیم در شرع تکالیفی داریم و نمی‌توانیم به صورت قطعی آنها را بشناسیم، بایستی در مقام شناسایی آنها از ظن یاری بجوئیم. این اندیشه را اصولی‌ها مورد مناقشه قرار داده و گفته‌اند: «چرا نتوانیم فرض کنیم که آنچه بر مکلف واجب است این است که در هر موردی به جای اینکه گمان را میزان قرار دهد، عمل به احتیاط کند و اگر دامن‌زدن به احتیاط کار را دشوار می‌سازد هر مکلفی می‌تواند به اندازه‌ای که دشواری کار بر او کاسته گردد از احتیاطات خود بکاهد». اکنون روحی را که در این فرضیه نهفته است بنگرید تا بدانید چگونه دیدگاه فردگرایی درباره شریعت و قانون [که خود متأثر از شرایط اجتماعی و تاریخی خاصی بوده] بر صاحبان آن تسلط یافته. زیرا شریعت و قانون وقتی می‌تواند دستور به این گونه احتیاط‌کاری‌ها بدهد که قانون و شریعت را برای فرد صادر کرده باشد و بس، ولی اگر بخواهد برای جامعه قانونگذاری نماید چنین روشی را نمی‌تواند در پیش بگیرد، زیرا این فرد یا آن یکی می‌توانند همه برنامه‌های خود را بر اساس احتیاط به انجام رسانند، ولی واحد مجموع و مرکبی که جامعه باشد نمی‌تواند زندگی اجتماعی و اقتصادی و بازرگانی و سیاسی خود را بر پایه احتیاط بنهد. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۱۲-۱۳)

در قسمتی از بیانات صدر درباره نگرش فردگرایانه فقیهان شیعی مطالبی آمده که حایز اهمیت است:

تأثیر یک سونگری و رسوخ فردگرایی در تفسیر شریعت بر روش فهم نصوص شرعی نیز قابل توجه است. چنانکه از یک سو می‌بینیم در روشنگری نصوصی، شخصیت پیامبر یا امام را به عنوان فرمانروا و سرپرست دولت ندیده می‌گیرند و در هر جا که از ناحیه پیامبر منعی صادر شده باشد - مثلاً منع مردم مدینه از اینکه از رسیدن زیادتی آب متعلق به خود به دیگران جلوگیری نمایند - آن را حمل بر ناروا بودن یا ناخوشایند بودن (حرمت یا کراهت) کاری در نزد پیامبر می‌نمایند، با آنکه گاهی هیچ یک از این دو نبوده و بلکه پیامبر تنها به این اعتبار که سرپرست دولت بوده از کاری نهی کرده و از منع او حکم دینی عامی به دست نمی‌آید. از سوی دیگر نیز نصوص دینی را با روح تطبیق بر واقعیت خارجی مورد تفسیر قرار نمی‌دهند تا قاعده‌ای از آن به دست آید و از این رو بسیاری به خود اجازه می‌دهند تا موضوع واحدی را تجزیه نمایند، برای آن احکام گوناگون قایل شوند. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۱۵-۱۶)

این سخنان به روشنی گواه بر این است که شرایط تاریخی - اجتماعی می‌تواند پارادایمی غالب در نزد اندیشمندان ایجاد کند چنانکه به گفته شهید صدر پارادایم فردگرایی بر ذهنیت فقهای شیعه غلبه یافته بود.

اصولاً شهید صدر از جمله فقیهانی است که عنصر زمان و مکان را بسیار پراهمیت و صاحب نقش می‌داند. وی کاملاً به موضوع جامعه و پیوند موضوعات فقهی با جامعه و اجتماع توجه می‌کند (چنانکه مشاهده شد). وی چنان برای وجهه اجتماعی موضوعات، نقش قایل است که حتی فهم نصوص دینی را نیز در ربط با زمینه های اجتماعی آن می‌داند:

در آینده درک ما از نصوص دینی دگرگون خواهد شد و در آن همه جوانب شخصیت پیامبر و امام مورد توجه قرار خواهد گرفت و تجزیه ای که بدان اشاره کردیم به دور افکننده خواهد شد و آن هم نه بر بنیاد قیاس بلکه بر بنیاد فهم و شناخت پایگاه و زمینه اجتماعی نصوص... زیرا هر نصی همراه با مفهوم اجتماعی خود معنایی دارد که در بسیاری مواقع از معنای لغوی آن وسیع تر است. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۱۸)

طبق این بیان اخیر، مفاهیمی که در نصوص می‌آید علاوه بر مفهوم لغوی (ظهور ابتدایی) برخوردار از مفاهیم دیگری هم هستند که در بیشتر اوقات وسیع تر از معنای لغوی و سطحی است و طبیعی است که با فهم و تصور این مفاهیم ثانوی (اجتماعی) بالتبع جهت گیری فقیه درباره حکم نیز تغییر خواهد یافت. بنابراین موقعیت های اجتماعی نقش مفهوم سازی نیز برای عالم خواهند داشت...

شهید صدر در ادامه بحث در سیر تاریخی اجتهاد به زمینه های دگرگونی یا گسترش دادن به هدف اجتهاد اشاره می‌کند. وی می‌گوید پس از آنکه حاکمیت اسلام بر اثر جنگ های نامسلمانان استعمارگر با مردم کشورهای اسلامی از میان رفت، این برکناری از صحنه سیاست و اجتماع (که پیش از این دامنگیر اجتهاد شیعی شده بود) دیگر در انحصار حرکت اجتهاد در میان شیعه نماند بلکه به کل اسلام و همه مذاهب فقه اسلامی سرایت کرد و به جای اسلام بنیادهای فکری دیگری را برپا داشت تا زندگی اجتماعی را بر پایه آنها استوار کند. این دگرگونی بنیادی در موقعیت مسلمانان اثری بزرگ بر حرکت اجتهاد در میان امامیه نهاد زیرا این حرکت به روشنی احساس کرد که خطری حقیقی از سوی استعمارگران و بنیادهای فکری آنان اسلام را تهدید می‌کند. و همین احساس خطر چنان تکانی به آن داد تا هوشیار گردید و توانست کیان اجتماعی مسلمانان را برای خود مجسم نماید. و به این آگاهی رسید که اسلام یک کل است و تجزیه پذیر نیست [شئون فردی آن از شئون اجتماعی اش]. و ما مقدمات این امر را در روزگار خود در حرکت اجتهاد امامیه می‌بینیم. بررسی هایی که برای آگاهی از نظریه اسلام درباره نظام حکومتی یا شیوه اقتصادی و مانند اینها درباره مسائل اجتماعی از دید اسلام می‌بینیم همگی نشانه هایی از تحول فکری یاد شده است. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۹-۱۰)

در واقع در این بخش نیز شهید صدر با عطف توجه به اهمیت و جایگاه خاص شرایط اجتماعی و تاریخ نشان می‌دهد که چگونه موقعیت‌های خاص سیاسی و فرهنگی دوران فقیهان توانسته نگرش و هدف آنان و بالتبع موضوعات بررسی و مسائل علم آنان یعنی فقه را تحت‌الشعاع قرار دهد. بنابراین موضع‌گیری ذهنی فقیه و اثربخشی در اندیشه‌ها و اجتهاد او ناشی از شرایط تاریخی و اوضاع اجتماعی خاص بوده و این همان تأثیر جامعه در علم و حتی معرفت است. البته در اینجا ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه با توجه به مبانی فلسفی پذیرفته‌شده از سوی شهید صدر همچون پذیرش حقیقت مطلق، کلیت، نفس الامر و نفی نسبی‌گرایی، برای آشنایان به مبانی فلسفی صدر این تصور پدید نمی‌آید که این سخن، مستلزم باور به نوعی نسبی‌گرایی در فقه شیعی باشد که به دلیل رعایت اختصار خواننده را به آثار فلسفی صدر ارجاع می‌دهیم.

تأثیر شخصیت محقق در اجتهاد

مسئله مهم و اشکال عمده در کشف سیستم (در اینجا منظور سیستم اقتصادی اسلام است) خطر تأثیر شخصیت محقق در اجتهاد است. زیرا هر چه سلیقه شخص محقق کمتر به قلمرو «کشف» راه یابد و عینیت و اصالت موضوع محفوظ‌تر بماند، اکتشاف دقیق‌تر و نیل به هدف موقعیت‌آمیزتر خواهد بود... این خطر موقعی بیشتر می‌شود که فاصله‌های بزرگ تاریخی، عصر حیات محقق را از دوران نصوص جدا کرده و انسان به کمک آنها بخواهد مسائلی را که مولود شرایط جدید است حل و فصل بنماید. از این رو خطر اشتباه در مورد نصوص اجتماعی بیشتر از موقعی می‌خواهد بود که احکام فردی (مثل وجوب توبه بر گناهکار) جست‌وجو می‌شود. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: صص ۳۷-۳۹) بنابراین در نظر شهید صدر در اجتهاد که نوعی شناخت و معرفت روش‌مند است، آنجا که مربوط به موضوعات و مسائل اجتماعی باشد احتمال خطای مجتهد به مراتب بیشتر است. از سوی دیگر اگر بتوانیم در کلمات و نظریات شهید صدر دلالتی بر اجتماعی بودن مقوله شخصیت پیدا کنیم و شخصیت را امری اجتماعی بدانیم و نه تنها مقوله‌ای روان‌شناختی، آنگاه نیز می‌توان نوعی «جامعه‌شناسی معرفت» را به شهید صدر نسبت داد. ولی شهید صدر به این مسئله نمی‌پردازد، بنابراین قضاوت در این باره مشروط به دانستن نگاه وی درباره شخصیت است که اگر آن را برخاسته یا دست کم متأثر اجتماع در روابط اجتماع بدانند نوعی «جامعه‌شناسی معرفت» را خواهد پذیرفت.

این سخن شهید صدر که: «از این رو، خطر اشتباه در مورد نصوص اجتماعی بیشتر از موقعی خواهد بود که احکام فردی جست‌وجو می‌شود» با تفسیری خاص از سخن وی، می‌تواند بیانگر تأثیر

اجتماعیات در شناخت باشد؛ به این بیان که عصرها و تاریخ‌های متفاوت حیات انسان نوعی فهم عصری ایجاد می‌کند که انسان قطعاً متأثر از آن فهم است و این برداشت‌ها در تفسیر و فهم وی از متون متعلق به گذشته اثرگذار است. بنابراین تاریخ که همان گذار و ناظر به تحولات اجتماع و اجتماعیات است، در فهم و شناخت انسان‌ها اثر می‌گذارد و در نتیجه، اجتماع در معرفت اثرگذار است.

شهید صدر در بحث اجتهاد و اثر شخصیت مجتهد در توضیح اینکه عوامل این تأثیرگذاری در کجا است به چهار عامل اشاره می‌کند که برخی از آنها با واسطه به بحث حاضر مربوط است. آن عوامل عبارت‌اند از:

۱- توجیه واقعیت‌ها

۲- گنجاندن نص در چارچوب محدود

۳- انتزاع دلایل قانونی از شرایط و مقتضیات آنها

۴- موضع‌گیری پیش‌ساخته ذهنی در قبال نص (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: صص ۳۷-۳۸)

در توضیح عامل «توجیه واقعیت‌ها» شهید صدر مطالبی را عنوان می‌کند که تا حدودی تطبیق با موضوع بحث حاضر است. او در این باره می‌نویسد:

منظور کوششی است که محقق با قصد یا بدون قصد به عمل می‌آورد تا با وارد ساختن تغییراتی در نصوص و نتیجه‌گیری‌های غلط، روابط عینی و واقعیت‌های اجتماعی محیط خود را که از نظر سیستم اسلامی غیرقانونی و محکوم است به نحوی توجیه نموده و آنها را قانونی جلوه دهد. به عبارت دیگر، به جای آنکه روابط غلط اجتماعی را تصحیح و با محتوای حقیقی نصوص سازگار گرداند نصوص را بر حسب آن شرایط تفسیر می‌کند. برای مثال ایشان عده‌ای را عنوان می‌کند که ادله ربا را تأویل می‌کنند و نتایج غلطی مطرح می‌کنند. از جمله اینکه می‌گویند: در آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافا مضاعفه...» اسلام بهره غیرمضاعف را اجازه داده و آیه ناظر به موردی است که میزان بهره فاحش و نامعقول باشد و بهره معقول و نامعقول را عرف و شرایط اجتماعی تعیین می‌نماید. (همان، صص ۳۷-۳۸)

شهید صدر در پاسخ به این عده می‌گوید: «... تن در دادن و تسلیم شدن به روابط اجتماعی

حاکم باعث می‌شود که این قبیل اشخاص منظور آیه را درک ننمایند». (همان، صص ۳۸)

بنابراین از نظر شهید صدر روابط عینی و اجتماعی ممکن است در فهم و شناخت محقق اثر ناخودآگاه داشته باشد. البته از گفته‌های وی استنباط می‌شود که می‌توان از این اثرپذیری‌ها برحذر ماند و به دور از شرایط اجتماعی به فهم مستقلی دست یافت: «اگر بخواهیم نظر قرآن را برکنار از

اثرپذیری روابط اجتماعی و به طور صحیح درک کنیم باید به این آیه نیز (در کنار آیه پیشین که از ادله حرمت ربا بود و عده‌ای استفاده حلیت بهره غیر مضاعف کرده بودند) توجه نماییم: «و ان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون». (همان، ص ۳۸)

شهید صدر در توضیح عامل دوم (گنجاندن نص در چارچوب محدود) چنین می‌گوید:

مقصود مطالعه نص در چارچوب فکری غیراسلامی می‌باشد. این چارچوب گاه ساخته واقعیت‌های اجتماعی و گاه غیر از این است. محقق می‌کوشد تا نص را ضمن چنان چارچوبی بفهمد و چون آن را با چارچوب فکری خویش ناسازگار دید رهاش کرده و... (همان، ص ۳۹)

مثال جالبی که ایشان برای این بخش ذکر می‌کنند، چنین است:

یکی از فقها در تعلیق و تفسیری که بر نص «هر گاه صاحب زمین از عمران زمین خودداری ورزد، ولی امر زمین را از او گرفته و به حساب ملت مورد استفاده قرار می‌دهد» می‌نویسد: «به عقیده من، اولی، ترک عمل به این روایت است زیرا عمل به آن مخالف اصول و ادله عقلی است». منظورش (این فقیه) این است که چون مالکیت خصوصی مقدس است، پس نقض آن غیرعقلی خواهد بود. از نظر شهید صدر این برداشت نوعی چارچوب پیش ساخته ذهنی است و آلاً هیچ دلیل عقلی‌ای بر مقدس بودن مالکیت وجود ندارد و اصلاً مالکیت خصوصی جز رابطه اجتماعی میان فرد و مال چیز دیگری نیست و آیا این رابطه جز فرض و اعتبار می‌باشد؟ (همان، ص ۳۹)

بنابراین طبق نظر شهید صدر مفاهیم اجتماعی یا برخاسته از اجتماع، پیش فرضها و چارچوب‌های محدودی را برای محقق ایجاد می‌کند که البته تا حدودی هم محقق ناگزیر از فهم در آن قالب‌ها است و همین موجب خطاهای در فهم است. اینکه شهید صدر بیان نمی‌کنند که چگونه می‌توان از اینها محدودیت‌های معرفتی خود را رها کنید، شاید به نوعی مشعر به این معنا باشد که پس ایشان این مقدار تأثیر فهم‌های اجتماعی و نقش پیش ذهنیت‌سازی اجتماع برای عالم و محقق را پذیرفته است!

از جمله اموری که در استنباط مسائل تأثیر بسزایی دارد، مسئله «چارچوب مفهومی» است. البته این مسئله نیز به از موارد عامل دوم یعنی گنجاندن نص در چارچوب محدود است. به نظر شهید صدر گاهی مفهوم یک کلمه در نص از لحاظ تاریخی در طول زمان دستخوش نظور می‌شود و چه بسا محقق به مفهوم سطحی و لغوی آن توجه کند نه مفهوم تاریخی‌اش. یعنی گاهی سیر تاریخی و اجتماعی یک کلمه موجب گمراهی انسان در فهم درست نص می‌گردد. مثلاً مدل پسیکولوژیک کلمه بر معنای اصیل لغوی آن غالب می‌آید یا دست کم معنای اخیر با مضمون نخستین که محصول وضع اجتماعی زمان محقق است در هم می‌آمیزد. (همان، ص ۴۱-۴۲)

چنانکه مشاهده می‌کنیم مسائل زبان شناختی (از جمله معنای لغوی کلمات) در سیر تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی تغییر پذیرند و چه بسا معانی ثانوی کلمات که متأثر از تاریخ است بر معنای لغوی غالب گردد. و از آنجا که مسائل زبان شناختی از عناصر اصلی استنباط و تفسیر نص است، پس اجتماع بدین طریق باز در معرفت و شناخت آدمی سهمی دارد. متهمی نکته قابل توجه این است که شهید صدر پیوسته این مسئله را گوشزد می‌کند که این تأثیر و تأثیرات جبری و ضروری نیست. یعنی گرچه اجتماع و فهم‌های عصری و مربوط به تاریخ و تحولات آن در استنباط انسان دخیل است اما اینها بخشی و گونه‌هایی از خطاهای فهم و ذهن است و در عین حال منطقی تعقل مستقل است و گریز از آن نیز ممکن است. یکی از دلایل این ادعا این است که خود شهید صدر با این نگاه عوامل شخصیتی تأثیرگذار در اجتهاد را بررسی می‌کند که باید به عنوان راه‌های نفوذ خطا بدانها توجه داشت و با نوعی خودآگاهی از آنها پرهیز کرد. دلیل این سخن این بخش از گفته‌های وی است:

زیرا معمولاً محتویات حقوقی نصوص را به طور صریح و خالی از شبهات نمی‌توان استخراج نمود. چه گاهی در مطالعه، مضامین گوناگون، ناهمگون و غیرحقیقی به خاطر خطوط می‌کند. در این قبیل موارد... تذکر فوق از آن جهت بود تا از مسائل و مخاطراتی که احتمالاً در راه کشف صحیح سیستم اقتصادی پیش می‌آید در امان باشیم. (همان، ص ۳۶-۳۷)

عامل سوم، «تجرید دلیل قانونی از شرایط و مقتضیات مربوطه». شهید صدر در توضیح این عامل از عوامل خطا در استنباط مجتهد، از دلیل شرعی تقریر استفاده می‌جوید و می‌گوید:

گاه رفتار و رابطه‌های اقتصادی موجود (مثل روش متداول تولید سرمایه داری در صنایع استخراجی: استخدام کارگر از سوی سرمایه‌دار ← استخراج منابع ← تصاحب محصول ← تملک دستمزد توسط کارگر و تملک محصول از سوی سرمایه‌دار) در حیات محقق آن چنان صحیح و اصیل به نظر می‌رسند که محقق عوامل ایجادکننده آنها را فراموش کرده و گمان می‌برد که روابط مزبور درست و ریشه‌دار بوده و از نظر تاریخی به عصر تشریح می‌رسند. در صورتی که چنین نبوده و روابط مزبور در واقع موارد عوامل و شرایط بعد از عصر تشریح می‌باشد. (همان، ص ۴۳-۴۴)

بنابراین در استنباط مجتهد که نوعی شناخت در حوزه‌ای خاص است، شرایط اجتماعی عینی و روابط اجتماعی عصر و دوران وی چنان بر ذهنیت مجتهد اثرگذار است که آن نوع روابط را اصیل می‌داند و حتی می‌تواند تا به عصر تشریح برساند و سپس با استفاده از دلیل سنت (تقریر) آن نوع رابطه را مستند به شرع سازد. همان گونه که دیدیم این نوع خطای در فهم نیز مستند به جامعه

است ولی در عین حال شهید صدر گریزی از آن برای محقق قائل است و به عبارتی جبری بودن این رابطه میان جامعه و معرفت را نمی‌پذیرد.

عامل چهارم «موضع‌گیری قبلی در برابر نص» مربوط به پیش ذهنیت های محقق در برابر یک نص است که این عامل نیز از عوامل خطاساز در استنباط مجتهد است و مراد این است که مجتهد با ذهنیت خاصی سراغ فهم متن رود. نکته‌ای مهم از این بخش، جایی است که شهید صدر در توضیح اینکه از صحت نص، قاطعانه نمی‌توان سخن گفت:

...همچنین باید افزود در مواردی نیز که به صحت صدور نص از جانب پیامبر یا امام اطمینان حاصل نماییم، مفهوم آن را تنها در حدود مقتضیات زندگی خویش درمی‌یابیم و شرایط پیدایش آن را که احتمالاً روشنگر مفهوم صحیح نص خواهد بود، نمی‌توانیم بشناسیم. (همان، ص ۴۹)

این سخن شهید صدر خیلی به مباحث هرمنوتیک نزدیک است. شاید بتوان پذیرش فهم عصری را بدین سخن وی مستند ساخت. به هر حال از این گفته می‌توان فهمید که فهم و شناخت ما نسبت به یک متن، محدود به مقتضیات زمان خویش است و این مقتضیات زندگی چیزی خارج از جامعه و روابط اجتماعی عصرمان نیست. پس این سخن نیز فهم و معرفت ما را متأثر و بلکه مجبور به شرایط حال جامعه می‌داند. البته این تعابیر، ظهور در نوعی جبریت هم می‌تواند داشته باشد. به این معنا که هیچ محقق نمی‌تواند خارج از افق ذهنی متعلق به فضای اجتماعی خود بیاندهد و این همان رابطه جامعه و معرفت است. بنابراین شاید بتوان مدعی شد که شهید صدر تا حدی جامعه‌شناسی معرفت را پذیرفته است مگر اینکه بگوییم منظور صدر فضای درون ذهنی و حوزه زبان شناختی منفک از عینیات و اجتماعیات است که در ظاهر چنین مطلبی فرموده‌اند پس همان احتمال اول قوت می‌یابد.

توجه به ابعاد اجتماعی در فهم نصوص

شهید صدر در مقام یک فقیه، به مسئله‌ای توجه می‌دهد که به نظر ایشان در نظر بسیاری از فقها از آن غفلت شده است. وی در صدد اثبات این مدعی است که مدلول اجتماعی نص، چیزی متمایز و متفاوت با مفاهیم لغوی و لفظی نصوص شرعی است و فهم و تفسیر اجتماعی نصوص دینی عنصری اساس در اجتهاد است. سخن وی در این باره چنین است:

... شخصی که می‌خواهد یک نص دینی را بفهمد و در این راه تا فهم نهایی آن پیش برود و همهٔ مرزهای آن را در نظر بگیرد، اگر همه دلالت‌های لفظی (وضعی و سیاقی) را در نظر گیرد و همهٔ مفاهیم لغوی را به حساب آورد آیا به مقصود خود رسیده است؟ هم پاسخ مثبت می‌توان داد و هم

منفی. پاسخ مثبت در فرضی است که شخصی که می‌خواهد یک نص شرعی را بفهمد، انسانی متکی به لغت است و بس، یعنی انسانی که لغت را از راه وحی و الهام می‌شناسد. چنین فردی لغت و دلالت الفاظ را می‌شناسد ولی هیچ آگاهی از چیز دیگر ندارد... این انسان چون بخواهد نص را بفهمد نهایت کارش این است که فقط دلالت‌های وضعی و سیاقی الفاظ را کنار هم بگذارد و ظهور لفظی را بر بنیاد آنها مشخص نماید. اما پاسخ منفی در هنگامی است که شخصی که بخواهد نصی را بفهمد همراه با سایر خردمندان افراد نوع خویش در صحنه‌های مختلف زندگی به زندگی اجتماعی پرداخته باشد. زیرا افرادی که زندگی اجتماعی‌ای از این گونه دارند در کنار آگاهی‌ها و نقطه-نظری که موجب تمایز و تشخیص هر فرد از دیگران است، آگاهی مشترک و زمینه ذهنی عمومی‌ای در میانشان پدید می‌آید و آن آگاهی مشترک و زمینه ذهنی عمومی بنیادی را تشکیل می‌دهد برای برداشت عمومی و دریافت‌های مشترک در صحنه‌های متعددی که صحنه تشریح و قانونگذاری نیز از آن جمله است. و فقیهان در فقه به نام **مناسبت‌های حکم و موضوع** از آن یاد می‌کنند.

مثال: اگر روایتی داریم که می‌گوید هر جامه‌ای آب متنجس به آن رسیده باید جامه را شست، از همان دستور می‌فهمیم که آب متنجس، چون به چیزی رسد آن را آلوده خواهد کرد خواه جامه باشد یا چیز دیگر. زیرا مناسبت‌های حکم و موضوع که در زمینه ذهن عرفی عموم تمرکز یافته، نمی‌پذیرد که آب متنجس فقط جامه را آلوده سازد نه چیز دیگر را. پس در این روایت جامه به عنوان یک مثال آمده نه برای محدود کردن مصداق و موضوع. مناسبت‌های حکم و موضوع در واقع بیان دیگری است از زمینه ذهنی عمومی و پایگاه فکری مشترکی که برای تعمیم قانون در افراد هست و فقیه در پرتو آن حکم می‌کند که چیزی که می‌تواند موضوع برای آلوده شدن از راه ملاقات با آب آلوده گردد، محدوددهاش وسیع‌تر است از آنچه در خود گفتار آمده. و این است مقصود ما از فهم اجتماعی نص. و چنین است که می‌فهمیم فهم اجتماعی نص، به معنای فهمیدن نص است در پرتو برداشت عمومی‌ای که بر اثر یک آگاهی عمومی و دریافتی یکسان، افراد مختلف در آن شریک‌اند. فهم اجتماعی نص، آنگاه نقش خود را آغاز می‌کند که فهم لفظ و لغوی آن، نقش خود را به پایان رسانده باشد. زیرا فقیه در مرحله نخست می‌پردازد به تشخیص آنچه لغات و الفاظ نص به دست می‌دهد و سپس برداشت‌های اجتماعی را بر آن تسلط می‌بخشد و معنای گفتار را در پرتو زمینه ذهنی اجتماعی مشترک که مناسبت‌های حکم و موضوع باشد به بررسی می‌گذارد تا چیزهای تازه‌ای از نص برایش آشکار گردد. (محمد باقر صدر ۱۳۵۹: ۲۹-۳۲)

بنابراین واضح است که زمینه‌ها و ذهنیت‌های مشترکی که در اثر زندگی اجتماعی برای انسان پدید می‌آید که شهید صدر این زمینه‌ها را عرفی می‌داند، در فهم نص و عملیات علمی فقیه نقشی اساسی دارد؛ بلکه اصلاً با توجه به این جنبه اجتماعی و درک این نوع ادراک مشترک است که فقیه می‌تواند به نظر صحیح و مراد واقعی نص برسد. از این رو می‌توان قضاوت کرد که از نظر شهید صدر برخی از ابعاد حیات اجتماعی (آگاهی‌های مشترک و زمینه‌های ذهنی عمومی) در معرفت و فهم انسان (فقیه یا عالم) اثرگذار است. این برداشت به وضوح از این فراز از گفته‌های شهید صدر قابل استفاده است:

... افرادی که زندگی اجتماعی از این گونه دارند در کنار آگاهی‌ها و نقطه‌نظرهایی که موجب تمایز و تشخیص هر فرد از دیگران است، آگاهی مشترک و زمینه ذهنی عمومی ای در میانشان پدید می‌آید و آن آگاهی مشترک و زمینه ذهنی عمومی، بنیادی را تشکیل می‌دهد برای برداشت‌های عمومی و دریافت‌های مشترک در صحنه‌های متعددی که صحنه تشریح و قانونگذاری نیز از آن جمله است. (همان ص ۳۰)

حتی از ظاهر کلام وی استفاده می‌شود که این ویژگی آگاهی‌های مشترک، خصیصه عقل بشر نیست بلکه در اثر حیات اجتماعی پدید می‌آید. یعنی این نوع برداشت، از منطقی مستقل عقل ناشی نشده بلکه منطقی است که به تبع روابط اجتماعی برای عقل حاصل شده. بنابر فرض صحت این نوع برداشت از سخن شهید صدر، شکی نیست که این برداشت هرگز با جامعه‌شناسی معرفت و دست کم صورتهای تعدیل یافته آن ناسازگار نیست؛ بلکه همسویی با برخی از مدعیات جامعه‌شناسی معرفت است.

قلمرو فهم اجتماعی در استفاده از نصوص

به نظر شهید صدر، به گمان قوی محمد جواد مغنیه (استاد وی) نخستین کسی است که در فقه نظریه‌ای گسترده درباره عنصر فهم اجتماعی نصوص دینی مطرح کرده و میان مفهوم لغوی نص با مدلول اجتماعی اش تفاوت نهاده و حدود قانونی مدلول اجتماعی را روشن کرده است. (همان ص ۲۵) شهید صدر از کتاب *فقه الامام الصادق (ع)*، اثر شیخ محمد جواد مغنیه مطلبی نقل می‌کند که بیانگر قاعده‌ای است که حدود فهم اجتماعی را در استنباط حکم از نص مشخص می‌نماید. خلاصه این قاعده چنین است که اگر نصی مربوط به عبادت باشد باید فقط بر بنیاد لغوی و لفظی به تفسیر آن پرداخت و در فهم آن نباید به برداشت‌های اجتماعی‌ای که پیش از آن بوده توسل جست... زیرا نظام عبادات نظامی غیبی است که برداشت‌ها و زمینه‌های فکر اجتماعی نمی‌تواند بر

آن حکم براند و نه با آن ارتباطی دارد. اما اگر نصی مربوط باشد به یک صحنه از زندگی اجتماعی از قبیل معاملات، آنگاه نقش فهم اجتماعی نص مطرح می شود. زیرا مردم در این صحنه برداشت و زمینه فکری و ذهنی مشترکی دارند که زندگی اجتماعی ایشان و آگاهی حاصل از آن به مرزبندی آن پرداخته و آن را معین کرده است. (همان صص ۳۲-۳۳)

ارجاع فهم اجتماعی به اصل حجیت ظهور

شهید صدر این نوع فهم اجتماعی از نصوص را با ارجاع به اصل حجیت ظهور، امری عقلی و ثابت و موجه جلوه می دهد. وی در توضیح این ارجاع چنین می گوید:

اما آنچه به ما اجازه می دهد در فهم نصوص دینی بر برداشت اجتماعی اعتماد نماییم همان اصل حجیت ظهور است زیرا این برداشت نوعی ظهور در معنایی که با نص مزبور هماهنگ است برای آن دست و پا کند و این ظهور در نزد خردمندان به همان اندازه حجت است که ظهور لغوی. زیرا یک گوینده از این رو که فردی است، لغاتی را به کار برده و شناخته، لغاتی که در گفتار او هست مورد توجه قرار می گیرد و فهمیده می شود و از این لحاظ که فردی است که در اجتماع زندگی می کند تفسیر اجتماعی از گفتار او به عمل می آید و به فهم اجتماعی از گفتار او نیاز می افتد و شارع نیز این شیوه از فهم و تفسیر را امضا کرده است. (همان صص ۳۳-۳۴)

ملاحظه می کنیم که در نظر شهید صدر این فهم اجتماعی که البته در زبان بسیاری از فقها و اصولیان به معنای عرف و ارتکاز عقلا و مانند آن به کار رفته، نوعی دلالت - در کنار دیگر دلالت- های وضعی و سیاقی - برای کلام و نص ایجاد می کند و این دلالت به اعتبار همان اصل حجیت ظهور که مستمسک اعتماد و پذیرش دیگر دلالت ها بود، عامل پذیرش این نوع دلالت هم خواهد گردید. پس شاید بتوان نظریه وی را این چنین تبیین کرد: جامعه و حوزه های گوناگون روابط اجتماعی از طریق حوزه زبان شناختی (نفوذ و دخالت در دلالت های کلامی) در معرفت و شناخت و برداشت انسان ها تأثیر می گذارند. بنابراین جامعه در حوزه هایی قطعاً در معرفت انسان مؤثر است. اما یک سؤال: این استفاده از بیانات شهید صدر موهوم این خواهد بود که به نوعی، نسبت را بپذیریم یعنی باید قبول کنیم که فهم فقیهان در جوامع مختلف، متفاوت خواهد بود! در حالی که می دانیم شرع و قوانین آن ناظر به حقایق ثابتی است.

برای پاسخ خواهیم گفت: در آثار شهید صدر مطلبی یافتیم دال بر اینکه وی درعین پذیرش فهم و تفسیر اجتماعی، این نسبت را نفی می کند؛ چرا که اصولاً پذیرش این نوع نسبت متعارض با

مبانی کلامی فقه است. البته ایشان تصریح به این نفی نسبیت نکرده‌اند، ولی از کلامشان این ادعا استفاده می‌شود. مانند این بیان: «...چگونه از برداشت اجتماعی استفاده کنیم با این که برداشت امری ثابت نیست، بلکه به تبعیت از موقعیت‌های فکری و اجتماعی متفاوت است؟» (همان، ص ۳۴). یعنی در واقع شهید صدر پس از ارائه و تبیین بحث فهم اجتماعی، خود شبهه‌ای (استلزام فهم اجتماعی با نسبیت) طرح می‌کند، اما به دلیل محدودیت بحث کتاب حاضر به آن نمی‌پردازد و آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کند. و کاملاً مشخص است که این بیان فقط طرح شبهه‌ای است که قطعاً وی آن را نمی‌پذیرد و برای آن پاسخی دارد، زیرا مسلماً وی قائل به نسبیت نیست چون با مبانی کلامی فقه ناسازگار است.

احتیاط و اطمینان

شهید صدر در عین مطرح کردن بحث فهم اجتماعی نص، آن را با احتیاط بازگو می‌کند (ر. ک. همان، ص ۳۵). اما به رغم این احتیاط ایمان و اطمینان دارد که این قاعده، گره بزرگی را در فقه گشوده است. وی در این باره می‌گوید:

... و آن گره این است که بسیاری احکام از راه پاسخ‌هایی که به پرسش‌های راویان داده شده بیان گردیده، نه به شکل ابتدا به ساکن و به زبان قانون‌گذاری. و راویان نیز در بیشتر جاها پرسش-هایشان مربوط بوده به حالت‌ها و موضوعات ویژه‌ای که خود به دانستن حکم آنها نیاز داشته‌اند و پاسخ نیز مطابق پرسش آنان و در مرز آن و برای روشننگری حکم در همان حالت و موضوعی که مورد پرسش قرار گرفته آمده است. و ما اگر در استنباط حکم از نص تنها به فهم لغوی و تفسیر لفظی بپردازیم، معنایش این خواهد بود که آن احکام را در بسیاری از مواقع در محدوده همان موضوعات و حالات ویژه‌ای نگه داریم که آن پرسش‌کنندگان در زندگی عملی خود با آن روبرو بوده‌اند و در پرسش‌هایشان به طرح آن پرداخته‌اند؛ با آنکه گاهی اطمینان داریم که بیان احکام برای آن موضوعات و حالات ویژه در همه موارد به خاطر اختصاص آنها به یکدیگر نیست... اما اگر از نصوص دینی فهمی اجتماعی داشته باشیم، به مرزهای راستین که گمان می‌رود آن احکام داشته باشد نزدیک‌تر خواهیم شد. (همان، ص ۳۵-۳۶)

یعنی به نظر ایشان ظرفیت‌های حقیقی فقه و استنباط احکام شرعی در صورتی حاصل می‌آید که در راه اجتهاد از فهم و تفسیر اجتماعی بهره بجوییم.

شاید بتوان از سخنان شهید صدر چنین برداشت کرد که وی در عین قائل بودن به منطق مستقل فهم و تعقل - چنانکه از مجموع و لابه لای نظریات ایشان تا حدودی قابل فهم است - همچنین این منطق مستقل را متأثر از اجتماع می داند. بدین صورت که اجتماع نوعی برداشت و فهم برای انسانها ایجاد می کند و در معرفت او ذی نقش است اما منطق مستقل فهم و چارچوب‌های اختصاصی معرفت را دچار نوسان نمی کند. به این معنی که مثلاً منطق فهم مستقل است ولی شرایط اجتماعی و بالتبع فهم اجتماعی ناشی از آن، موضوعات و دایره آن را در مسائل شناختی گسترده یا محدود می کند.

حاصل سخن

در مجموع به نظر می رسد که شهید صدر را بتوان از جمله کسانی خواند که به سطحی از تأثیر اجتماع در فهم و شناخت قائل است و قدر متیقن از سخنان وی در این نوشتار پذیرش قطعی حداقل‌هایی مؤثر از این تعامل اجتماع و شناخت بشری است که به نوعی می تواند همه حوزه‌های معرفتی-شناختی را شامل شود، حتی حوزه‌هایی مانند فقه که به دلیل وجود حساسیت‌هایی از ناحیه حفظ و صیانتش مقاومت‌های بسیاری از خود نشان می دهد.

چنانکه پیدا است پرداختن به این موضوع مهم آن هم با این حجم، ما را به پاسخی نهایی نمی‌رساند و این تلاش تنها روزنه‌ای است برای گام‌های بعدی و کسانی که به این مسئله و کشف آن می‌اندیشند که این کشف نیز به نوبه خود پدیداری مسائلی نوین را در دو حوزه علوم اجتماعی - به ویژه جامعه‌شناسی - و علم فقه نوید می دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از بررسی کتاب *فلستنا* شهید صدر مباحث «جامعه‌شناسی معرفت» به دست نمی‌آید و البته این کتاب مشتمل بر مطالب فراوانی در باب معرفت‌شناسی است. موضوعاتی از قبیل تصور و تصدیق با حرکت دیالکتیک در فکر، فلسفه مارکسیم، تجربه، شکاکیت، نسبیت ذاتی، نسبیت کانت و... و از مطالب این اثر عاملی معرفتی‌ای مطرح نمی‌شود که منشأ و سبب پذیرش «جامعه‌شناسی معرفت» شود زیرا این اثر در بیشتر اصولش با مبانی منطقی شهید مطابقت دارد و آنجا گفتیم که براساس این مبانی مطرح شد وجهی برای «جامعه‌شناسی معرفت» باقی نمی‌ماند زیرا این مبانی فلسفی مدرنیته که خاستگاه جامعه‌شناسی است ناسازگار است.

منابع

علیزاده، عبدالرضا؛ اژدری‌زاده، حسین؛ کافی، مجید. ۱۳۸۳. *جامعه‌شناسی معرفت*. قم: موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.

صدر، محمد باقر، ترجمه محمد کاظم موسوی. ۱۳۴۸. *اقتصاد ما*، ج ۲. قم: انتشارات اسلامی.

صدر، محمد باقر. ترجمه سید احمد فهری. ۱۳۵۳. *میانی منطقی استقرا*. تهران: انتشارات اسلامی.

صدر، محمد باقر، ترجمه اکبر نیوت. ۱۳۵۹. *همراه با تحول اجتهاد*. نشر روزبه.

صدر، محمد باقر. ۱۴۱۰. *فلسفتنا*، ج ۲. دارالتعارف للمطبوعات سوریه.

۱۲۲
ذهن

تابستان ۱۳۸۵ / شماره ۲۶